

به نام خالق همه قصه ها

گنج خانواده دست یک غول افتاده! - قسمت سوم

نویسنده : محمدمهدی جنابی قویم

مرد تا غول را دید، کار قبلی را کرد و به شهر تونل آباد { شهری که همه چیز زیر زمین است و روی زمین یک منطقه توریستی است } رفت. در آن شهر خواهر بزرگ تر او زندگی می کرد. او پیش خواهرش رفت و ماجرا را برای او تعریف کرد. خواهر مرد به او گفت: [برادر عزیزم، تو و خانواده ات می توانید تا هر وقت بخواهید در این جا بمانید.] غول هم کار قبلی را کرد ولی با این تفاوت که از غول ها دیگر کمک خواست تا مرد را بگیرد و دوباره صاحب گنج خانوادگی مرد شود ولی غول های دیگر می گفتند: { پولش را بده کمکت می کنیم. } غول به تمام غول های جهان زنگ زد ولی همه همین را گفتند. آخر سر غول مجبور شد پول دهد و کمک بگیرد. یک روز غول به همراه غول هایی که بهشان پول داده بود به خانه خواهر مرد حمله کردند ولی مرد که فکر این را کرده بود قبلا به ستاد مبارزه با غول با شعار غول ها چیزی نیستند جز غول! زنگ زده بود و همین که غول ها به خانه مرد حمله کردند، دستگیر شدند. ولی غولی که گنج خانوادگی مرد را دزدیده بود توانست فرار کند.

این داستان ادامه دارد...